



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثمان در باب حقوق بود گفتیم که درباره حقوق از دو جهت باید بحث کنیم؛ اول در ماهیت و اقسام و احکام حقوق و دوم در اینکه آیا حق می تواند در باب بیع عوض یا معوض واقع شود یا نه؟ عرض کردیم که بحث در جهت اول مبتنی بر شناخت حق و شناخت فرق بین حق و حکم و ملک می باشد.

آیت الله العظمی آقای خوئی (ره) در جلد ۲ مصباح الفقاهة ص ۴۷ در بحث حق و حکم می فرمایند که بین حق و حکم فرقی وجود ندارد، کلام ایشان این است: «ثم أرجع البصر كرتين هل ترى فارقاً بين حق الحضانة والأبوة والولاية وأشباهها مما لا يقبل الإسقاط، و بين حق الشفعة و حق الخيار القابلين للإسقاط؟ فافهم واغتنم، و من الغريب أن جمعا من الفقهاء تصدوا البيان الفارق بين الحق و الحكم، حتى أن بعضهم قد ألحقه بالبدیهيات، زعما منه أن الإختلاف بينهما أظهر من الشمس و أبين من الأمس، و ذكر جماعة: أن الحق مرتبة ضعيفة من الملكية (سید فقیه یزدی در حاشیه مکاسب و منیة الطالب) و صاحبه مالک لشیء یرجع أمره إليه، بخلاف الحكم فإنه مجرد جعل الرخصة فی فعل شیء أو تركه، أو الحكم بترتب أثر علی فعل أو ترك. و ذکر طائفة: أن الحق ما يقبل السقوط و الإسقاط، أو النقل و الإنتقال، بخلاف الحكم فإنه لا يقبل شيئاً من هذه الأمور إلى غير ذلك مما ذكره فی هذا المقام، ولكنك قد عرفت: أنه لا يرجع شیء من ذلك إلى محصل. نعم لا مانع من تخصيص إطلاق الحق إصطلاحاً بطائفة من الأحكام: و هي التي تقبل الإسقاط، إذ لا مشاحة فی الإصطلاح، و أظن - إن كان الظن لا یعنی من الحق شيئاً - أن هذا الإطلاق صار سبباً لإختلاف العلماء فی حقيقة الحق و الحكم و بیان الفارق بينهما. والله العالم» خلاصه اینکه ایشان هیچکدام از اقوال مذکور را قبول نمی کنند و خودشان قائلند که فرقی بین حق و حکم وجود ندارد.

اما در مقابل ما عرض کردیم که بین حق و حکم فرق وجود دارد

و عرض کردیم که حق گاهی تکوینی است و گاهی اعتباری و تشریحی است (که فقط حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی در حاشیه مکاسب حق را اینطور بیان کرده اند)، حقوق تکوینی در کون و عالم وجود محقق و ثابت و برقرار هستند مثلاً خداوند خودش حق است و آنچه که می گوید و تکویناً جعل کرده مثل ولایت پیغمبر (ص) و ائمه (ع) حق است و هیچکدام از اینها قابل جعل و اعتبار توسط کسی نیستند و عرض کردیم که در قرآن نیز آیاتی داریم که بر حق تکوینی دلالت دارد: «و كان علينا حقاً نصر المؤمنين» خداوند می فرماید بر ما حق است که مؤمنین را یاری کنیم خوب از این آیه و آیات دیگری مثل این آیه معلوم می شود که حق در اسلام یک جایگاه بسیار رفیعی دارد و با حکم فرق دارد ولی حکم چیزی است که برای امتثال جعل شده است و موضوعش عمل مکلفین إقتضاً أو تخیيراً می باشد مثلاً: أقم الصلوة حکم است که بعداً توضیح بیشتری در این رابطه خواهیم داد و خلاصه اینکه ما قائلیم حق بر حسب قرآن و روایانمان جایگاه بلند و رفیعی در اسلام دارد.

دیروز عرض کردیم بعضی از حقوق فطری هستند مثل حیات برای موجودات زنده لذا اگر کسی بخواهد حق حیات را از یک موجود زنده ای که موذی نیست بگیرد این کار بر خلاف عقل و فطرت است و یک نوع ظلم است زیرا او نیز مثل ما حق حیات دارد پس بعضی از حقوق فطری هستند که شاید جزء همان حقوق تکوینی باشند.

خوب و اما بحث ما درباره حقوق تشریحی یعنی آنچه که شارع مقدس به عنوان حق قرار داده می باشد، عرض کردیم که حقوق تشریحی بسیار وسیع می باشند و حتی دیروز روایتی از امام صادق (ع) خواندیم که دایه شش حق بر صاحبش دارد، و همچنین عرض کردیم که در کتاب تحف العقول روایتی از امام سجاد (ع) نقل شده که به رساله حقوق امام سجاد (ع) مشهور شده که در آخر آن گفته شده؛ فهذه خمسون حقاً یعنی ما ۵۰ حق داریم از جمله حقوق که در این رساله ذکر شده؛ «و اما حق الصلوة و أما حق الصوم و اما حق الصدقة و حق رعیتک بالعلم (متعلم بر معلم) و حق أمك و حق مؤذن و حق جلیس و حق أبیك و حتی حق السائل إلى آخر» که از اینجا نیز معلوم می شود که حق غیر از سلطنت می باشد و اینطور نیست که همه جا حق به معنای سلطنت باشد.

حضرت امام رضوان الله علیه در کتاب البیع فرموده اند که ولایت فقیه از احکام می باشد به خلاف شیخ انصاری (ره) که فرموده اند ولایت از

نقل و انتقال است و امثال ذلك ، لذا بعضی ها که فکر کرده اند حق منحصر در یک معنا می باشد دچار اشتباه مصداق به مفهوم شده اند بنابراین با توجه به وسعت معنایی که برای حق ذکر کردیم دیگر نمی توانیم حق را فقط به معنای سلطنت بدانیم زیرا خیلی از جاها هست که سلطنت لامعنی له مثل حق دابّه و مجنون و صبی و غیره .

خوب حالا باید ببینیم که ما حق را چطور باید معنا بکنیم تا در عین اینکه دارای معنای وحدانی است شامل چنین مواردی نیز بشود ، استاد ما مرحوم آخوند ملاعلی همدانی(ره) می فرمودند که ادبیات فارسی با ادبیات عرب مخلوط شده لذا خیلی از کلمات فارسی متروک و محجور شده مثل سفر و مسافر که کلمات عربی هستند و ما در فارسی معادلی برای آنها نداریم و بنده عرض می کنم که شاید حق نیز همین طور باشد یعنی ما در فارسی جایگزینی برای کلمه حق که دارای معنای وحدانی با آن وسعتی که عرض شد باشد نداریم ، این بحث اول ما بود که ماهیت حق و اقسام و احکام آن را شناختیم .

اما بحث دوم این بود که : « هل یصح جعل الحق عوضاً أو معوضاً؟ » خوب این به بحث بیع مربوط می شود ، عرض کریم که حضرت امام رضوان الله علیه فرمودند که حقیقت بیع مبادله ای اعم از مال و ملک و عین و نقود و کالا می باشد و همان وسعتی که در عوض است در معوض نیز می باشد و در اینجا نیز همین طور است یعنی در بیع حق نیز می تواند به عنوان ثمن واقع شود زیرا بیع عبارت است از معاوضه ای که از نظر عقلاء سفهی نباشد ، اما شیخ انصاری(ره) و بسیاری مثل ایشان فرموده اند که در بیع حق نمی تواند به عنوان ثمن و عوض واقع شود اما به نظر ما تبعاً للامام رضوان الله علیه همانطور که در بیع عین و منفعت عوض قرار می گیرند حق نیز به هر معنایی که باشد می تواند به عنوان عوض و ثمن قرار بگیرد ، بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله...

و الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین

حقوق می باشد که با خواندن خطبه ۲۰۷ نهج البلاغه(فیض الإسلام) معلوم می شود که خلافاً لإمام رضوان الله علیه ولایت از حقوق می باشد ، خطبه این است : « أمّا بعد جعل الله لی علیکم حقّاً بولایة أمرکم ، ولکم علیّ من الحق مثل الذی لی علیکم ، فالحقّ أوسع الأشياء فی التّواصف ، و أضحیها فی التناصف ، لایجری لأحد إلّا جری علیه و لایجری علیه إلّا جری له » پس از ستایش پروردگار ، خداوند سبحان ، برای من بر شما به جهت سرپرستی حکومت حقی قرار داده و برای شما همانند حق من حقی تعیین فرموده است پس حق گسترده تر از آن است که وصفش کنند ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد! حق اگر به سود کسی اجرا شود ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار می رود و چون به زیان کسی اجراء شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت ، و خلاصه بحث اینکه ما خلافاً لیسید الخوئی عرض می کنیم که حق با حکم فرق دارد و هر کدام از این دو در اسلام جایگاه خاص خودشان را دارند .

خوب و اما یک موردی به نظرم آمد که خدمتان عرض می کنم و آن اینکه صاحب جواهر در اواخر کتاب نکاح در بحث نفقات زوجة و أقارب فرموده اند ؛ حق زوج بر زوجه تمکین می باشد و از آن طرف حق زوجه بر زوج این است که زوج باید نفقه و مخارج زوجه را تأمین کند ، خوب حالا با فرض اینکه زوجه تمکین می کند اگر زوج نفقه او را ندهد این دین بر ذمه زوج می شود که باید بعداً به زوجه پرداخت نماید اما اگر زوج نفقه أقارب را ندهد دین نمی شود زیرا نفقه زوجة جزء حقوق است ولی نفقة أقارب (یعنی نفقه عمودین در صورت محتاج بودن که بر فرزند واجب است) جزء احکام می باشد ، بنابراین فرق بین حق و حکم این است که در احکام فقط از ما امتثال می خواهند که اگر امتثال نکنیم معصیت کرده ایم ولی در حقوق اینطور نیست و از همین جا معلوم می شود حق با حکم فرق دارد و احکام و آثارشان نیز با هم متفاوت می باشد (لازم به ذکر است که این بحث در جلد ۱۱ جواهر قطع وزیری ۱۲ جلدی کتاب نکاح ص ۲۴۴ ذکر شده است) .

مطلب دیگر که دیروز عرض کردیم این بود که عده ای حق را به سلطنت ضعیفه تفسیر کرده اند مثل سید فقیه یزدی در حاشیه مکاسب و منیة الطالب و حتی خود شیخ انصاری در مکاسب ولی امام رضوان الله علیه در کتاب البیعتان فرموده اند که حق به معنای سلطنت نیست بلکه حق یک معنای وحدانی بیشتر ندارد یعنی مشترک معنوی است منتهی موارد مختلفی دارد مثلاً گاهی حق در مقام إسقاط است و گاهی در مقام